

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی
۰۴ مارچ ۲۰۱۵

از «شیخ» محمد حجازی تا «بوریس نمتسف» ناتو

فکر می کنم حدود ۵۰ سال قبل، وقتی به صنف نهم و یا دهم لیسه غازی شاگرد بودم و اوج رمان خواندندم بود، برحسب تصادف در کتابفروشی «بهزاد» چشم به کتابی خورد، به نام «زیبا». نویسنده کتاب شخصی بود به نام «محمد حجازی». هر چند آقای «حجازی» یک تن از نویسندگان معروف آن زمان ایران به شمار می رفت، مگر من با تأسف آشنائی زیادی با ایشان نداشتم.

به هر رو، از آنجائی که در قفسه رمانها، کتاب تازه دیگری نظرم را جلب ننمود و نمی خواستم دست خالی از کتابفروشی بیرون شوم، «زیبا» را به امید آن که کتاب مانند نامش «زیبا» باشد، خریده عازم خانه گردیدم. نا آشنائی با سبک نوشتاری آقای «حجازی» طی ۲۰-۳۰ صفحه نخست، مشکلات و حتا خطر یکسو گذاشتن کتاب و انصراف از تمام کردن آن را با خود داشت؛ مگر بعد از آن که اندکی با سبک نوشتاری نویسنده و محتوای کتاب آشنا شدم، نه تنها آن را تا ختم آن خواندم و در حدی هم به حافظه سپردم، بلکه بزرگترین تصمیم در کتاب خوانی را نیز اتخاذ نمودم، بدان معنا که بعد از آن تصمیم گرفتم تا در طول حیات هیچ کتابی را نیمه خوانده، ترک نکنم. می خواهد خوشم بیاید و یا نه، با آن موافق باشم و یا مخالف، چیزی برای گفتن داشته باشد و یا خیر؛ وقتی آن را به غرض مطالعه باز کردم، تا آخر بخوانم. تصمیمی که بعد ها یعنی زمانی که به مطالعه کتب جدی آغاز نمودم، سخت ارزشمند و سازنده بود.

تا جائی که از کتاب «زیبا» به خاطرمانده، کتاب داستان زندگانی یک آخوند چالاک و طرار و یک زن فاحشه «زیبا» را بیان می کرد که آخوند ضمن تظاهر به مسلمانی و غلو در مسلمان نمائی، از انجام هیچ عملی رویکردن نبود، حالا می خواست اسلامی و مطابق شرع آن باشد و یا هم مخالف آن، برایش پیشیزی ارزش نداشت. آن آخوند که در کتاب به نام «شیخ» و یا «جناب شیخ» از وی نام برده می شد- با تأسف اسمش را به یاد ندارم- گذشته از آن که از طریق آشنائی و بعد ها همکاری با «زیبا» خانم، آتش هوسهایش را فرو می نشاند، از همان طریق و با همان «وسيله» در دنیای سیاست نیز گام گذاشته، دقیقاً بعد از آن که به دنبال جنازه فردی که به خاطرمانده آیا خودش و دوستانش اسباب قتل وی را فراهم نموده بودند و یا کس دیگری مرتکب آن شده بود، به راه افتاد و با صدای بلند در پیشاپیش تظاهرات قرار گرفت، دروازه های ترقی اداری و رسیدن به چوکی های دولتی بزرگ را از عضویت در پارلمان گرفته تا رسیدن به ریاست های عمومی و وزارت ها را یکی پی دیگری پشت سر نهاد، متوجه شدم که اولاً

قشر آخوند چه شیاد جماعتی را تشکیل می دهند و در ثانی، وقتی ظرفیت استفاده از یک بهانه وجود داشته باشد، چطور بهانه جو قادر می گردد، سوار بر آن، تا ناکجا آباد توسنش را بتازاند و از آن گذشته اصطلاح تاریخی «پیراهن عثمان» چه گونه به وجود آمده و چگونه مورد استفاده قرار می گیرد.

سالها از خواندن کتاب «زیبا» گذشته بود، که صبح زود یکی از روز ها، وقتی به طرف محل کارم روان بودم، با زنده یاد استاد «سید قاسم خان» از چیکل ولایت پروان سرخوردم. وی که از جریان کشته شدن «میر اکبر خیبر» در همان شب مطلع شده بود، ضمن در جریان قرار دادن من، خشم و نفرت خود را نیز علیه مزدوران روس و «داوود جلا» بیان نموده، به نحوی از تشدید تضاد میان آنها ابراز خرسندی نمود.

برای من شنیدن آن خبر، با شناختی که از «خیبر» به مثابه «یک جاسوس دو جانبه» داشتم و با در نظر داشت «وحدت ظاهری» که بین خلق و پرچم صورت گرفته بود، ابعاد دیگری را به نمایش گذاشته از استاد خواستم، که زیاد به این امر خوشبین نباشد، زیرا ممکن است پیامد های شومی را علیه همه ما به وجود بیاورد.

گذشت زمان نشان داد که استفاده از یک جنازه و از مرده ای که خودشان وی را به قتل رسانیده بودند، نه تنها زمینه و بهانه سقوط حاکمیت «خاندان طلایی» را فراهم نمود، بلکه امکان تولد هزاران «جناب شیخ» از سنخ آنی را که «محمد حجازی» تشریح نموده بود، از بطن گندیدگی ها و باتلاق های ارتجاع و امپریالیزم نیز به وجود آورد.

از آن تاریخ به بعد، این نکته به ناخود آگاهم سپرده شد، که از شنیدن یک خبر، قبل از ابراز شادمانی و یا تأثر و پیش از آن که در موردش حکمی صادر نمایم، بدون آن که به خود زحمتی بدهم، آن اتفاق، حادثه، توطئه و یا هر چیز دیگری که بر آن نام گذاشته می شود، را در پیوند دیالکتیکی با اجزای مرکبه و مؤثرات دور و نزدیک آن دیده، امکان پیشگویی را در در فرایند تکامل آن روند نیز فراهم سازم، پیش بینی هایی که با تأسف قسمی درست از آب در آمده، لقب «سیاه زبان»ی را از طرف برخی از دوستان کمائی نمایم.

به همین ارتباط وقتی شنیدم که شام جمعه ۲۷-۲۰۱۵ «بوریس نمتسف» یکی از نخستین میهنفروشان و غارتگران روسی که زمانی از طرف «بوریس یلتسین» الگو و برجسته ترین نمونه فساد، ارتشاء و خود فروشی مقامات روسیه در آخرین دهه قرن بیستم، به معاونیت صدارت گمارده شده و سرعت وی در خود فروشی و میهن فروشی در حدی بود که «یلتسین» نیز نتوانست وی را تحمل نماید، کشته شده است، نا خود آگاه، حافظه نقبی به داستان «زیبا»ی «حجازی» و قتل «میر اکبر خیبر» زده، افکاری را در ذهنم شکل داد، که اینک فشرده آن را با شما در میان می گذارم:

۱- «بوریس نمتسف» با سابقه بیروکراتیک «معاونیت صدارت» و سالهای متوالی «عضویت در پارلمان» روسیه یکی از جدی ترین منتقدان «ولادیمیر پوتین» رئیس جمهور فعلی روسیه بود. نامبرده در عین حالی که تا هنگام مرگ حیثیت رهبر مخالفان ضد «پوتین» را به خود اختصاص داده بود، تا جایی که از مطالعه اوراق بر می آید، به حیث مشاور غیر رسمی «پوروشینکو» رئیس جمهور «اوکراین» نیز ایفای وظیفه می نمود.

۲- نفس کار کردن به حیث مشاور با رئیس جمهور دولتی که نه تنها خودش کشتن روسها را برایش افتخاری می داند، بلکه در تلاش آن است تا جهان را نیز به حمایت از خود ترغیب نموده، بزرگترین آرزویش را زیر نام مبارزه علیه «پوتین»، در واقع به زیر کشیدن روسیه حتا با نابودی کامل آن کشور، بیان داشته است؛ در موقعیتی که روسیه، اوکراین و ناتو قرار داشته و هر لحظه امکان در گیری حتا هسته ئی بین آنها محتمل شمرده می شود، نزد هیچ فرد روسی به خصوص آنهایی که آغشته به ویروس ناسیونالیزم افراطی اند، کمتر از خیانت به شمار نرفته، می تواند انگیزه قتل باشد.

۳- در درگیری های سیاسی و قسماً نظامی خارج از قلمرو روسیه و ناتو که بین دو رقیب وجود دارد، مسلم است که هر دو طرف، نمی خواهند کوچکترین امکانی را در جهت ضربه زدن و از میان بیرون انداختن حریف از دست بدهند، حال می خواهد استفاده از یک امکان باشد و یا کشتن یک انسان.

در نتیجه هر گاه «پوتین» به چنین عمل غیر ضروری دست یازیده باشد، - غیر ضروری بدان خاطر که هرگاه می خواست وی را آسیب برساند، با صرفه تر از کشتنش، به زندان افگندنش به جرم «مشاورت» با رئیس جمهور یک کشور مخالف که چهار اسبه به سمت دشمن شدن در حرکت است، می توانست بهره بیشتر ببرد، بود- دستور کشتن وی می تواند حاوی پیام خاصی به رقبای داخلی و حریفان بین المللی روسیه باشد. پیام سرنیزه و عدم تحمل کوچکترین انتقادی علیه سیاست های ستراتیژیک آن کشور. در چنین صورتی به یقین «پوتین» به خوبی می داند که انجام عمل چه عواقبی را به بار خواهد آورد و چگونه علیه آن باید به مبارزه اقدام نماید.

۴- ناتو و در رأس آن امپریالیزم جنایتگستر امریکا و سازمانهای استخباراتی آنها به دنبال شکست های پیهمی که در چند عرصه مانند سوریه و اوکراین متحمل شده اند و با در نظر داشت آن که زنده هیچ یک از افراد اپوزیسیون «پوتین»، ظرفیت تقابل علیه وی در بسیج همگانی را نداشته و ندارند، به مانند یک سطرنج بازی که وزیر و سواره های دیگرش را به امید «کشت و مات» حریف قربانی می دهد، بدین نتیجه رسیده اند که به امید پیروزی حد اقل با تضعیف «پوتین» -اگر به زیر کشیدنش مقدور نباشد- این مهره در ظاهر با اهمیت اما در واقعیت امر تاریخ گذشته شان را خود به قتل برسانند، باشد از مرگش «پیراهن عثمان» ی برای خود به وجود بیاورند.

۵- همان طوری که نوشتیم، احیای ناسیونالیزم بیمار گونه در روسیه که از یک جانب هدف قدرت حاکم یعنی «پوتین» و باندش می باشد و از طرف دیگر مشاهدۀ هزاران کشته و معدوم افرادی که اینک به وسیله اردوی رسمی اوکراین و جنایتکاران متعلق به گروههای نازی از سراسر جهان، به خاک می افتند، ممکن است افراد و یا حتا نهاد هایی را در داخل روسیه به وجود بیاورد که با کشتن مخالفان عظمت روسیه، عقده های حقارت انباشته در دو دهه گذشته را تسکین بدهند.

۶- به همان اندازه که «پوتین» می توانست انگیزه برای کشتن وی داشته باشد تا بدان وسیله زبان تمام مخالفانش را نیز مهار نماید، ناتو و شبکه های استخباراتی آن نیز می توانند، دلایلی برایش کشته داشته باشند. به خصوص از زمانی که شغل مشاوریت وی با «پورشنکو» افشاء شد و مردم روسیه دانستند که در رأس مخالفان «پوتین» یکی از نواله خوران اوکراین و ناتو قرار دارد و هر آن امکان آن می رفت که «پوتین» نامبرده را به همین اتهام زندانی ساخته، کوس رسوائی مداخلات ناتو را بیشتر از پیش بنوازد، مرده «منتسف» برای ناتو ارزش بیشتر از زنده آن یافته، می تواند انگیزه قتل وی از جانب ناتو شمرده شود

۷- هر کسی که این قتل را مرتکب شده باشد، موضع گیری کشور های ناتو در قبال آن، چه با شرکت در مراسم تشییع جنازه وی از طرف مقامات بالائی آن کشور ها- در سطح وزرای اسبق و یا سفراء- و چه هم مطالبات مداخله گرانه و اتهام زنی ها به روسیه، نمایانگر مداخله گری های اعضای ناتو در امور کشور های دیگر می باشد. مثلاً وقتی «اوباما» خواستار این می گردد تا در اسرع وقت، به صورت شفاف قاتل و یا قاتلان را پیدا نماید، نمی خواهد به یاد بیاورد که دولت امریکا در کل از حدود ۵۰ سال بدین سو به مردم امریکا و مردم سراسر جهان پاسخ به چگونگی قتل «جان کنیدی» رئیس جمهور امریکا، «رابرت کنیدی» کاندید ریاست جمهوری و «مارتین لوتر کینگ» یکی از رهبران سیاه پوستان عدالتخواه و ده ها رهبر مخالف واشنگتن در امریکای لاتین را قرض دار است.

به همین سان دولت فرانسه هیچ سندی ارائه نداشته که سه مسلمان کشته شده به اتهام عاملان «چارلی ابدو» واقعاً آن کار را انجام داده اند، و باز هم در تمام کشور های عضو ناتو، از دنمارک به ظاهر مدافع حقوق بشر گرفته تا المان و یا سایر کشور های اروپائی.

۸- این که «بوریس منتسف» را چه کسی به قتل رسانیده، اعم از «پوتین» و باندش، نهاد های استخباراتی غرب و تیم های ویژه آن و یا هم افراد عقده مندی از داخل جامعه روسیه، بیانگر یک واقعیت انکار ناپذیر است. مزدوران در هر مقام و موقعیتی که قرار داشته باشند، سرانجام روزی خواهد فرا رسید که به زاله دان تاریخ فرستاده شوند، دیر و یا زود، در نهایت امر تغییری به وجود نمی آید؛ مرگی توأم با بدنامی در انتظار همه آنهاست.

۹- به یقین آینده هیچ گاهی جریان این قتل را آنچنان باز نخواهد کرد، که انگشت اتهام طرفین به سوی یک دیگر بلند نشود، مگر از همین اکنون و با در نظر داشت شیوه های برخورد طرفین و شیوه مدیریت قضیه، می توان فهمید که کدام از یک آنها «بوریس منتسف» را به قتل رسانیده است. ناتو و یا روسیه؟؟